

بیداری اسلامی و تأثیر آن بر ژئوپولیتیک مقاومت

هادی ابراهیمی کیایی^۱ (نویسنده مسؤول)

چکیده

تحولات انقلابی اخیر در منطقه خاورمیانه که با تعبیر گوناگونی همچون بیداری اسلامی از آن یاد می‌شود، ساختار ژئوپولیتیکی منطقه را دستخوش دگردیسی عظیمی نموده است. سرعت و نوع تحولات اخیر خاورمیانه به گونه‌ای رقم خورد که حتی نظریه‌های سنتی ژئوپولیتیک که بر عنصر مکان و مرز تأکید داشتند، قدرت تبیین آن را نداشتند. با در نظر گرفتن این موضوع ما در این پژوهش در صدد هستیم تا به این پرسش پاسخ دهیم که بیداری اسلامی چه تأثیری بر ژئوپولیتیک مقاومت داشته است؟ فرضیه‌ای که برای پاسخ به این پرسش در نظر گرفته‌ایم این است که بیداری اسلامی «مقاومت» را که برگرفته از ژئوپولیتیک شیعی است بسط گفتمانی داده است. روش تحقیق در این پژوهش، از نوع اسنادی بوده و داده‌ها و اطلاعات با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و منابع اینترنتی (فارسی و انگلیسی) و وبلاگ‌ها و وبسایت‌های مربوط به موضوع گردآوری شده است.

واژگان کلیدی: مقاومت، گفتمان شیعی، ژئوپولیتیک و بیداری اسلامی.

مقدمه

جامعه بین‌المللی در سال ۲۰۱۱ بیننده مجموعه‌ای از خیزش‌های مردمی در منطقه خاورمیانه بود. این تحولات ژئوپولوتیک منطقه را دستخوش تغییرات جدی نموده است، به گونه‌ای که حتی نظریات سنتی ژئوپولوتیک که بر عنصر مکان و مرزهای جغرافیایی به‌عنوان عوامل کلیدی در فهم مناطق ژئوپولوتیک اصرار داشت قادر به تبیین این تحولات نبودند. ژئوپولوتیک شیعه نیز جدا از این تحولات نبود و هرچند تاحدودی قابلیت تبیین با نظریات سنتی ژئوپولوتیک را داشت اما از آنجا که این نظریه همانند نظریات رئالیستی بر عناصر جمعیتی، تنوع مذهبی و به‌طور کلی بر کمیت تأکید دارد، در تبیین نسبت تحولات منطقه و ژئوپولوتیک شیعه نمی‌تواند به توفیقی نائل آید، جز در کشورهایی همچون بحرین که دارای اکثریتی شیعه هستند که می‌توان به تحلیلی مبتنی بر نظریات ژئوپولوتیک سنتی دست یافت. لذا فهم نسبت تحولات کشورهایی چون مصر، تونس، یمن و لیبی که غالب انقلابیون را اهل سنت تشکیل می‌دهند در چارچوب این نظریه گنجانده و فهم نخواهد شد. به همین دلیل به نظر می‌رسد نظریه ژئوپولوتیک انتقادی چارچوبی دقیق‌تر و مبتنی بر نزدیکی‌های فرهنگی و اجتماعی را مهیا می‌سازد که بر اساس آن می‌توان به تغییرات جدید ناشی از تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا نگاهی نظری داشت. بر اساس این نظریه قیده‌های مذهبی چون تشیع در واکاوی تحولات ژئوپولوتیک جدید، دیگر اهمیت گذشته را که در نظریات سنتی ژئوپولوتیک داشته‌اند را ندارد، چراکه آنچه بیش از همه در تحولات اخیر دارای اهمیت است گفتمانی است که در این فضا فارغ از «مکان» شکل گرفته است. در این گفتمان «مقاومت» به‌عنوان اصلی‌ترین مولفه گفتمانی شیعه در حرکت انقلابیون همه کشورها موج می‌زد. اگر در گذشته در تبیین هلال شیعی که مبتنی بر نظریات سنت‌گرا بود ایران، عراق، سوریه و تاحدودی لبنان مطرح بودند، در ژئوپولوتیک جدید شیعه، حماس و اخوان المسلمین علی‌رغم آنکه سنی مذهب هستند، عنصر مهمی خواهند بود؛ چرا که همانطور که اشاره شد در این دیدگاه «مکان مقاومتی» وجود ندارد بلکه «فضای مقاومتی» جایگزین آن شده است. این تحولات حاوی مولفه‌ها و شاخص‌هایی است که باعث شده، مقاومت و انقلاب به‌عنوان اصلی‌ترین مولفه گفتمانی در ژئوپولوتیک شیعه، در حرکت‌ها و جنبش‌های مسلمانان منطقه خاورمیانه دیده شود. به عبارت دقیق‌تر، ژئوپولوتیک شیعی با اشتراک و توسعه گفتمانی مواجه شد که بر اساس آن دیگر مکان و مرز رنگ می‌بازد و فضای مقاومتی جایگزین آن می‌گردد. بنابراین

حرکت‌ها و جنبش‌های مبتنی بر مقاومت به‌عنوان هویت اصلی تشیع می‌تواند به هم‌افزایی و ارتقای قدرت شیعیان بیانجامد. این نوشتار، با بهره‌گیری از چارچوب نظری ژئوپولیتیک انتقادی، تأثیر تحولات بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه را بر وزن ژئوپولیتیکی شیعی مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

۱- چارچوب نظری

یکی از رهیافت‌هایی که برای مطالعه روابط بین‌المللی و منطقه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد، رویکرد انتقادی است. رویکرد انتقادی، کوششی منتقدانه برای کشف ساختارهای جامعه معاصر است که ضمن نقد زیربنائی رویکردهای رایج در شناخت جامعه، به تبیین کاستی‌های روش‌شناسی آنها می‌پردازد و شیوه‌های اثبات‌گرایی (پوزیتیویستی) را در مطالعه جامعه نقد می‌کند و بر این انگاره استوار است که صرف تجربه و روش‌های تجربی کافی نیست و نباید مطالعه جامعه را همان مطالعه طبیعت انگاشت. این رویکرد اثبات‌گرایی، عینی‌گرایی، تجربه‌گرایی، روش علمی واحدی را برای دستیابی به واقعیت علمی نمی‌پذیرد و بر راهبردهای تفسیری تأکید دارد. علاوه بر این، رویکرد فوق از نظر هستی‌شناختی نیز برداشت خردگرایانه از سرشت و کنش انسان را به چالش می‌کشد، زیرا سرشت بشر را ثابت نمی‌داند و بر هویت متنوع کنش‌گران تأکید می‌کند.

نظریه‌پردازان مکتب انتقادی از آن دسته از گروه‌هایی به‌شمار می‌روند که نسبت به پدیده‌ها و رخدادها، رویکردی میان‌رشته‌ای دارند و می‌کوشند هنجارهای اجتماعی و انگاره‌های اخلاقی و فلسفی را در نقد واقع‌گرایی سنتی و ساختاری وارد کنند. هدف آنان ایجاد دگرگونی‌های فرهنگی و روشنگرایانه برای کاهش نابرابری‌های جهانی، برقراری عدالت بین‌المللی، احترام به تفاوت و گرایش به ارزش‌های فرهنگی جدیدی است که بر فرایند تعامل موجود صحنه‌های اجتماعی و تمدنی حاکم شود و تعامل و عمل را در چارچوب ارزش‌های موجود رهبری کند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۲۱). رهیافت ژئوپولیتیک نیز جدا از این تحولات و نگرش‌های انتقادی نبوده است، با این حال، ماهیت ثابت و همگونی ندارد و چندکانونی بوده و به‌ویژه در پیوند با تحلیل گفتمانی قرار می‌گیرند که «ژئوپولیتیک انتقادی» نامیده می‌شود.

ژئوپولیتیک انتقادی از این استدلال ناشی می‌شود که رهبران کشورها و تصمیم‌گیران

سیاسی، تنها قرائت کننده منافع کشورهایشان یا معنای امور بین الملل از موقعیت جغرافیائی یا ساختارهای عینی تهدیدکننده کشورهایشان در نظام بین الملل آنگونه که ژئوپولوتیک سنتی بیان می کند، نیستند، برعکس، این تصمیم گیران سیاست خارجی و روشنفکران هستند که معنا و مفهوم امور بین الملل و منافع کشورها را در فرهنگ ژئوپولوتیک کشورهایشان می سازند. در اینجا فرهنگ ژئوپولوتیک را می توان به عنوان سنت ها و فرهنگ های تفسیری، تعریف نمود که در آن یک کشور به هویت خود و رویاهایش با کشورهای جهان معنا و مفهوم می دهد و مجموعه ای از استراتژی ها را برای مذاکره و رویارویی تدوین می نماید. (O Loughlin & others, 2004:5)

به عبارت دیگر ژئوپولوتیک انتقادی که پیشینه آن در چارچوب گفتمان مطرح می شود، بر این دیدگاه استوار است که تنها مرزهای سرزمینی، وسعت کشورها و یا معیارهای کمی تعیین کننده قدرت کشورها نیستند، بلکه، تصویری که دولت ها از خود می سازند، تعریفی که کشورها از ماهیت خود ارائه می دهند و آن را بسط گفتمانی می دهند، نقش بسیار مهمی در قدرت کشورها دارد.

در واقع نظریه پردازان ژئوپولوتیک انتقادی تلاش می کنند تا نشان دهند که چگونه بازنمایی جغرافیایی در روابط بین الملل قدرت تأثیر دارد و چگونه قدرت علاوه بر مناسبات جغرافیائی، در مناسبات سیاسی و فلسفی نیز متجلی می شود. (Karoline, 2001:7) بر همین اساس در این رویکرد، کیفیت انتظام فضائی اشکال خاص قدرت، از شاخصه های مهم ژئوپولوتی به شمار می رود. بر همین اساس تشریح و توجیه فرضیات و مناسبات قدرت در حوزه ژئوپولوتیک قرار می گیرد.

در مجموع ژئوپولوتیک انتقادی بر خلاف نظریات فلسفی که بر عنصر مکان و مرزهای جغرافیائی به عنوان عوامل کلیدی در فهم مناطق ژئوپولوتیک تأکید دارند، به عنوان یک نظریه کم و بیش جدید توانسته است خود را بر اساس مولفه های حاکم میان بازیگران روابط بین الملل نظام مند سازد و چارچوب مناسبی برای فهم ژئوپولوتیک جدید، به دور از عناصری همچون مرز و مکان ارائه دهد. به همین دلیل در ژئوپولوتیک انتقادی بیش از آنکه بر مرز و مکان و بازیگران رسمی تأکید شود، به گفتمان های نزدیک به یکدیگر نه در یک مکان خاص که در یک فضای عام (که دیگر مرز مفهوم قبلی را ندارد) تعیین می شود. در این رویکرد استراتژی های قدرت نیازمند به کارگیری فضا و به همین سبب گفتمان است. گفتمان در اینجا مکانی است که سلطه و مقاومت

در برابر یکدیگر می‌ایستند. در این فضای گفتمانی ناشی از رقابت بین سلطه و مقاومت، اگر مقاومت دارای استراتژی و پشتوانه مردمی باشد، می‌تواند در برابر قدرت ایستادگی مضاعفی از خود نشان دهد و گفتمان غالب را با چالش گفتمانی و سرانجام با سقوط مواجه نماید.

بدون شک با توجه به سیر تاریخی تشیع و در اقلیت بودن آن طی قرن‌های متمادی در جهان اسلام و وجود عناصر الهام‌بخشی که موجب رویکرد بیشتر انتقادی آن در این مدت شده است، "مقاومت" یک دال مهم و اساسی در گفتمان شیعی محسوب می‌شود. این رویه در شرایط کنونی که شیعیان در ایران به حکومت رسیده‌اند نیز صدق می‌کند. بر این اساس شیعیان مقاوم در برابر سلطه (در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی) اصلی‌ترین بازیگران مؤثر امروز ژئوپولیتیک انتقادی شیعه هستند. اما این بدان معنا نیست که تنها شیعیان در آن اثرگذارند. از آنجا که در ژئوپولیتیک انتقادی قربات‌های گفتمانی یک عامل اثرگذار محسوب می‌شود، می‌توان برخی از بازیگران اهل سنت را نیز که رویکرد مقاومتی در قبال نظام سلطه دارند، در این راستا تحلیل کرد.

۲- بیداری اسلامی: علل و زمینه‌ها

تحولات بزرگ سیاسی و اجتماعی ریشه در واقعیات تاریخی، تمدنی و فرهنگی دارند. این مسئله در دنیای اسلام و به‌خصوص منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به‌دلیل برخورداری از سابقه تمدنی و هویت اسلامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این منطقه علاوه بر آنکه محل تلاقی تمدن‌های کهن باستانی و ادیان بزرگ توحیدی است، به‌دلیل اهمیت ژئواستراتژیک، ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک و مسئله انرژی از دیرباز کانون تحولات و توجهات قدرت‌های بزرگ بوده است. آنچه امروز پهنه وسیعی از خاورمیانه و شمال آفریقا را در بر گرفته و از آن به بیداری اسلامی یاد می‌شود، حوادثی بریده از ریشه‌های تاریخی و زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و فکری نیستند، بنابراین بررسی و ارائه تحلیل صحیح از تأثیر این تحولات بر ژئوپولیتیک شیعه بیش از همه نیازمند بررسی مفهوم بیداری اسلامی و علل و زمینه‌های وقوع آن است.

۱-۲ بیداری اسلامی^۱

بیداری اسلامی به مفهوم زنده شدن دوباره در پرتو اسلام است که می‌تواند به‌عنوان تجدید حیات مجدد اسلام نیز تعبیر شود. یعنی در اثر آن استقلال، عدالت و دیگر آموزه‌ها و ارزش‌های متعالی، بار دیگر زنده شده یا تجدید حیات می‌یابد (شیرودی، ۱۳۸۸: ۴) به تعبیر دیگر بیداری اسلامی را باید پدیده‌ای برآمده از رویارویی جهان اسلام با تمدن غرب و واکنشی در پاسخ به خواب چندصد ساله جهان اسلام که از رشد و اعتلای حقیقی خود بازداشته است دانست. بیداری اسلامی بازگشت به هویت اسلامی مردمان مسلمان است. هویتی که به‌صورت یک هویت حاشیه‌ای در آمده و نسبت به هویت‌های غربی و تقلیدی در حاشیه قرار گرفته است (فهیمی، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۹).

طرح مسئله بیداری اسلامی موضوع جدیدی نیست و برخی از اندیشمندان جهان اسلام از جمله سید جمال الدین اسدآبادی در گذشته بدان توجه کرده‌اند. وی با هدف اتحاد جهان اسلام با تفرقه‌هایی که در طول چهارده قرن به وجود آمده بود مبارزه کرد. او معتقد بود که روح حاکم بر تمامی ملل اسلامی نیازمند بیداری است (مطهری، ۱۳۶۶: ۳۷).

سید جمال الدین اسدآبادی در بحث بیداری اسلامی که ۱۵۰ سال قبل مطرح کرده است، هشت محور و نکته زیر را به‌عنوان بنیادهای بیداری اسلامی بر می‌شمارد:

- ۱- تأکید بر لزوم مبارزه با استبداد و خودکامگی استعمار
- ۲- لزوم آشنایی با علوم و فنون جدید و مجهز شدن به آنها
- ۳- بازگشت به اسلام اصیل اولیه و اسلام خالص و بدون خرافات و بدون بدعت و بازگشت به قرآن
- ۴- ایمان و اعتقاد به مکتب اسلام به‌عنوان مکتبی که توانایی لازم و کافی برای نجات مسلمانان و رهایی از آنها را دارد.
- ۵- لزوم مبارزه با استعمار خارجی
- ۶- ضرورت اتحاد جهان اسلام
- ۷- لزوم بازگرداندن روح مبارزه و جهاد به جامعه اسلامی

۸- مبارزه با خود باختگی با غرب (حسینی میرسیفی، ۱۳۹۰: ۱۷)

مسئله بیداری اسلامی مورد توجه بنیان‌گذار جمهوری اسلامی نیز قرار گرفته است. اهمیت بیداری اسلامی را می‌توان از برخی از سخنان ایشان به‌خوبی دریافت. به‌عنوان نمونه این جملات قابل تأمل هستند: «برای من آنچه مطرح است مبارزه با ظلم است. هیچ مسلمی حق ندارد که رضایت بدهد به حکومت ظالم ولویک ساعت» (امام خمینی، ۱۳۸۷: ج ۵ صحیفه نور: ۲۹-۳۰ و ۳۰۱) «مستضعفین جهان، چه آنها که زیر سلطه آمریکا و چه آنها که زیر سلطه سایر قدرتمندان هستند، اگر بیدار نشوند... و قیام نکنند، سلطه شیطنی رفع نخواهد شد.» (امام خمینی، ۱۳۸۷، ج ۱۷، صحیفه نور: ۴۲۹) «ما باید خود را آماده کنیم تا در برابر جبهه متحد شرق و غرب، جبهه متحد اسلامی انسانی، با همان نام و نشان اسلام و انقلاب تشکیل شود و آقایی و سروری محرومین و پابرهنگان جهان جشن گرفته شود».

۲-۲ علل و زمینه‌ها

با توجه به توازن و فرآیند ساختار قدرت در حوزه عربی - اسلامی خاور میانه و شمال آفریقا، هرگونه تحلیل و تبیین و یا بازنمایی از چشم انداز و تحولات ژئوپولیتیکی در این حوزه مستلزم تحلیل و تبیین مجموعه‌ای از عوامل تغییر و تحول ساختاری در آن است، که همواره ضمن تأثیرات گسترده درون حوزه‌ای سبب لرزش‌ها و تحولات ژئوپولیتیکی ویژه در سطوح مختلف بین‌المللی می‌گردند.

همانند تجربیات بسیاری از جوامع معترض و انقلابی که به دگرگونی‌های متعدد و متفاوتی دست یافته‌اند، خیزش‌های عمومی در حوزه عربی اسلامی خاور میانه و شمال آفریقا نیز ریشه در مسائل و معضلات عدیده فکری، اعتقادی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مغفول مانده از سوی دولت‌های سرنگون شده منطقه دارد. در شرایط کنونی رشد و گسترش این تحولات و همگامی آن با فراگیری تکنولوژیکی رسانه‌ای به‌ویژه بهره‌برداری از فضای مجازی در قالب شبکه‌های اجتماعی و ارتباطات اینترنتی که بیانگر ژئوپولیتیک اینترنت و فضای مجازی است (حافظ نیا، ۱۳۹۰: ۹). امکان اطلاع‌رسانی سریع و بهینه در میان طیف‌ها و لایه‌های گوناگون جوامع به‌خصوص از سوی نسل‌های جوان را فراهم نموده و از منظر سیاسی و امنیتی و دیپلماتیک، ملت‌های منطقه را به بازیگرانی مؤثر در سیر تحولات و تعاملات استراتژیک تبدیل نموده است.

از سوی دیگر در جریان تحولات بهار عربی، جهانی شدن نیز باید در کنار معادلات ژئوپولیتیکی مدنظر قرار گرفته شود. جهانی شدن آگاهی‌های ملی، قومی و شهروندی را بالا می‌برد و بدین سان مردم برای دستیابی به حقوق خود وارد جدال با حکومت‌ها می‌شوند. این امر به‌ویژه در منطقه خاورمیانه که در آن بسیاری از حکومت‌ها تلاش می‌کنند تا مدل و ستفالیایی حکومت - کشور را حفظ کنند به چشم می‌خورد. دولت‌های منطقه خاورمیانه بیشتر دارای بحران مشروعیت بوده‌اند و شکاف بین ملت و حکومت از طرق غیر دموکراتیک برطرف شده است. جهانی شدن به همراه تمامی تناقضات، حداقل این شکاف و عدم مشروعیت را آشکار کرده و زمینه حرکت مخالفان و معترضان را فراهم کرده است. اما در حقیقت آمار بالای فقر، بیکاری، بی‌سوادی، سطح پایین مشارکت سیاسی، نابرابری‌های جنسیتی، مذهبی و رشد جمعیت، اوضاع نامناسب اقتصادی، فساد مالی و حکومت‌های اقتدارگرای ناکارآمد، در مجموع بستر مناسبی را برای رشد نیروهای مخالف فراهم می‌سازد. با توجه به آمار منتشر شده در گزارش «توسعه انسانی جهان عرب» منطقه خاورمیانه وضعیت دشواری را در مقابل امواج جهانی در پیش رو خواهد داشت. (جلیوند، ۱۳۸۸: ۱۱۶۸-۱۱۶۶).

بر اساس برخی دیگر از تحلیل‌ها، شرایط اقتصادی نامناسب و چالش‌های اجتماعی حاکم بر کشورهای عربی عامل اصلی اعتراض و قیام‌ها بوده است و از واژه‌هایی چون «انقلاب نان» برای این جنبش‌ها استفاده می‌کنند. واقعیت این است که فقر، محرومیت و عدم توسعه همگون اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از مشکلات ریشه‌ای جهان عرب، به‌خصوص در کشورهای دچار انقلاب به‌شمار می‌رود، که باعث بسترسازی شکاف مثلث شوم فقر، فساد، تبعیض شده است. بر اساس آمارهای سازمان‌های معتبر بین‌المللی شاخص‌های اقتصادی چون نرخ بیکاری، رشد اقتصادی و خط فقر در اکثر کشورهای عربی در وضعیت نامطلوبی قرار دارد. بیش از ۵۰ درصد از جمعیت کشورهای عربی، جوان هستند و صندوق بین‌المللی پول هشدار داده که میزان فقر و بیکاری در منطقه عربی افزایش خواهد یافت و این منطقه تا سال ۲۰۲۰ نیاز به ایجاد حداقل ۱۰۰ میلیون فرصت شغلی دارد (شهیدی، ۱۳۹۰: ۱۲۷).

در کنار عوامل فوق، عامل فرهنگی و اعتقادی و به‌عبارت دقیق‌تر رستاخیز دینی و اسلامی را می‌توان یکی از عوامل اصلی بروز قیام‌ها و انقلاب‌های مردم منطقه دانست. بر اساس شواهد موجود، کسی نمی‌تواند این واقعیت را انکار کند که نهضت‌ها و حرکات و اعتراضات یک سال

گذشته ملت‌های منطقه صبغهٔ دینی، اعتقادی، اسلامی داشته‌اند. این موضوع را به وضوح می‌توان در شعار الله اکبر، نمازهای جمعه و جماعت و فعالیت گروه‌های اسلام‌گرا در این اعتراضات و نقش و قدرت تأثیرگذاری آنان در به نتیجه رسیدن قیام‌ها مشاهده کرد. در کشورهای مصر، یمن، تونس، لیبی، بحرین، الجزایر، اردن قدرتمندترین گروه‌های، اسلام‌گراها حضور دارند.

۳- تأثیر بیداری اسلامی بر ژئوپولیتیک شیعه

توازن قدرت در خاورمیانه از آغاز دههٔ ۱۹۹۰ تاکنون در قالب دو محور اصلی از بازیگران سیاسی شکل گرفته و پایدار مانده است. محور اول که محور مقاومت نامیده می‌شود و شامل دو دولت ایران و سوریه و بازیگران غیر دولتی اما نیرومندی چون حزب الله و گروه‌های جهاد فلسطینی حماس و جهاد اسلامی هستند. ویژگی بنیادین این محور، رویکرد غیرقابل تغییر ضد اسرائیلی و ضد جریان سازشکار و آشتی جوی عربی با دولت اسرائیل است. مخالفت با حضور و نفوذ ایالات متحده در منطقهٔ خاورمیانه و به‌طور کلی کشورهای عربی و نیز روابط پرتنش و خصومت‌آمیز با دولت‌های دوست آمریکا یعنی پادشاهی‌های عربی (شیخ نشینها) ورژیم‌های دیکتاتور سکولار نزدیک به غرب و ویژگی‌های دیگری است که توصیف‌کنندهٔ ماهیت محور مقاومت است.

محور دوم، محوری است که باید آن را محور دوستان، متحدان و شرکای راهبردی ایالات متحده و غرب نامید. ستون اول این محور عربستان سعودی و دیگر حکومت‌های پادشاهی (امارات متحده عربی، عمان، بحرین، کویت، اردن و با رویکردی متفاوت قطر) و ستون دیگر آن دیکتاتورهای نظامی و سکولار در مصر، تونس و یمن بوده‌اند. آنچه ماهیت این محور را مشخص می‌کند، دارا بودن منافع و اتحاد راهبردی با ایالات متحده و غرب در مسائل امنیتی و نظامی، ترس از جمهوری اسلامی ایران و تلاش برای مهار قدرت آن و نیز مقابله با دوستان و متحدان ایران در سطح منطقه، کوشش برای دستیابی به صلحی فراگیر میان اسرائیل و اعراب و در عین حال دامن زدن به ایران‌هراسی از طریق برقراری دوگانهٔ شیعه‌سنی در خاورمیانه بود. نمود این رفتار را می‌توان در ایجاد بلوک دولت‌های عربی سنی مذهب در مقابله با جنبش‌های شیعی مورد حمایت ایران در عراق، یمن، لبنان و اخیراً بحرین و عربستان نشان داد. (Borm, ۲۰۱۱:۴۳).

تحولات اخیر در شمال آفریقا و خاورمیانه که با خودسوزی «بوعزیزی» در تونس آغاز گردید، هرچند با موانعی در یمن، اردن، عربستان، بحرین و سوریه مواجه شد، اما معادلات امنیتی و ژئوپولیتیکی در خاورمیانه را تغییر داد. شاید مهم‌ترین تغییر در این زمینه بسط گفتمان مقاومت در جوامع دستخوش تغییر و دولت‌های برآمده از آن و اشاعه آن در سیاست خارجی این کشورها باشد، به طوری که این بار تنها دولت‌های شیعه (ایران و سوریه^۱) و بازیگران غیر دولتی (که زمانی تنها مروجان این گفتمان بودند) نیستند که این گفتمان را بسط می‌دهند، بلکه اراده مردم که در قالب دولت‌های برآمده از آنان تجلی یافت خواستار الگو گرفتن و پیوستن به جریان مقاومت هستند. جریانی که همانند ملت‌های عرب (اعم از شیعه و سنی) دال مرکزی گفتمان خود را مقاومت در برابر تجاوزات اسرائیل به سرزمین‌های اشغالی و آزادسازی فلسطین از اشغال و تشکیل دولت مستقل در این کشور قرار داد.

ترس از اشاعه این گفتمان سبب شد که دولت‌های مختلفی که در آمریکا روی کار آمدند نیز بنا بر تعهد این کشور به اسرائیل مبنی بر تأمین امنیت آن، تلاش‌های زیادی نمایند تا از رشد عناصر مقاومت در میان حاکمان این کشورها جلوگیری کنند. در این راستا، این دولت‌ها همواره تلاش نمودند جریان‌های سازش‌گر را در منطقه تقویت نمایند. بستن گذرگاه رفح، حمله اسرائیل به غزه و جریان مقاومت اسلامی در منطقه و محدود کردن مبارزان فلسطینی در راستای همین سیاست‌ها برای تضعیف جریان مقاومت دنبال شد. این سیاست‌ها نه تنها مثمر ثمر واقع نشد بلکه سبب شد که ملت‌های منطقه احساس سرخوردگی و حقارت نمایند^۲. به همین دلیل ما شاهد برخی از اقدامات خودجوش در مخالفت با نظام سلطه از سوی ملت‌های عرب بودیم. تظاهرات علیه رژیم اسرائیل، فشار برای قطع گاز ارسالی از مصر به اسرائیل، و تظاهرات روز نکبت علیه اسرائیل نشانگر ضد نظام سلطه بودن این قیام‌ها است. زیرا اولویت اول نظام سلطه در منطقه تأمین امنیت اسرائیل و تضمین منافع خود است که با بیداری اسلامی به شدت آسیب دیده است (کریم خانی، ۱۳۹۰: ۱۲). اما مهم‌ترین تحولی که در بیداری اسلامی رخ داد و

۱. علی‌رغم آنکه اکثریت مردم سوریه از اهل سنت هستند اما شیعیان علوی قدرت در این کشور را در اختیار دارند.

۲. ماکس وبر یکی از دلایل اصلی شروع جنگ جهانی دوم را قرارداد ورسای می‌داند. وی معتقد بود ملت آلمان در این قرارداد تحقیر شده بودند. وی در توجیه جنگ جهانی دوم گزاره معروفی دارد که می‌گوید ملت‌ها شکست را می‌پذیرند اما تحقیر را هرگز.

فرصت مناسبی را برای بسط گفتمان مقاومت فراهم نمود، سقوط رژیم حسنی مبارک در مصر بود. چراکه رژیم ساقط شده فوق به عنوان مهم ترین مانع در بسط فضای مقاومتی بود که در برخی از موارد به منظور بهره‌مندی از حمایت دول غربی و به ویژه آمریکا جلوتر از سیاست‌های آمریکا در حمایت از اسرائیل در منطقه حرکت می‌کرد. به همین دلیل بود که هنگامی که حسنی مبارک در لبه پرتگاه سقوط قرار گرفت، اسرائیلی‌ها او را "گنج استراتژیک" خود خواندند و از آمریکا خواستند که به هر طریقی وی را در قدرت نگه دارند، زیرا استراتژیست‌های اسرائیل دقیقاً واقف بودند که سقوط دولت مبارک می‌تواند اسرائیل را در تنگناهای ژئوپولیتیکی خطرناک در منطقه قرار دهد. از سوی دیگر یکی از نگرانی‌های ژئوپولیتیکی مصر در دوران پس از حسنی مبارک باز بودن مرز رفح بود که با عبور فلسطینی‌ها از گذرگاه رفح، جریان مقاومت تقویت شده و ارتباط بین حماس و اخوان المسلمین برقرار می‌شد (علایی، ۱۳۹۰: ۱۴۴).^۲

سرلشکر "ایال ایزنبرگ" فرمانده جبهه داخلی اسرائیل در همایش سالانه رؤسای شورای محلی اظهار داشت: شاخص‌های موجود به ویژه پس از انقلاب‌های عربی و سرنگونی رژیم‌هایی که با اسرائیل تعامل داشتند نشان از تغییرات در میدان جنگ آینده دارد و اسرائیل با یک زلزله منطقه‌ای مواجه است که امنیت و ثبات آن را تهدید می‌کند (امین، ۱۳۹۰). بدین ترتیب با سرنگونی حسنی مبارک به نظر می‌رسد موازنه قدرت در منطقه به گونه‌ای شگرف در حال تغییر است. در چنین حالتی به نظر می‌رسد که با تغییر شرایط موازنه قوا، خاورمیانه به سمتی می‌رود که جبهه مقاومت در برابر جریان ضد مقاومت و سازش‌جو موقعیت بهتری را حداقل نسبت به گذشته پیدا کند. پر واضح است که این شرایط با پیوستن دولت‌های برآمده از بیداری اسلامی به تضعیف موقعیت جریان ضد مقاومت در منطقه کمک می‌کند.

این مسئله (سقوط رژیم حسنی مبارک) مهم ترین ضربه امنیتی به دولت‌های فرامنطقه‌ای حامی این رژیم بود. به همین دلیل تلاش گسترده‌ای نمودند تا این جریان را مدیریت نمایند. آنان

1. Strategic treasure

۲. توافقنامه کمپ دیوید توانسته بود سطح خوبی از روابط را بین تل‌آویو و قاهره تضمین کند و تل‌آویو را از انزوایی که پیرامون عربی بر آن تحمیل کرده بود، خارج سازد و روابط دشمنانه را به روابطی مسالمت‌آمیز تبدیل کند. پس از مرگ دیکتاتور مصر نیز، بنیامین نتانیاهو از اولین مقامات رژیم صهیونیستی بود که مرگ وی را تسلیت گفت و مبارک را دوست شخصی خود توصیف کرد که به زعم وی، مردم مصر را به سوی تحقق صلح و امنیت و صلح با اسرائیل هدایت کرد.

تلاش نمودند از یک سو با حمایت از نظامیان به نحوی اسلام‌گرایی در مصر را کنترل نمایند. شورای نظامی در این کشور، بهره‌مند از کمک ۴ میلیارد دلاری عربستان سعودی و کمک ۲ میلیارد دلاری آمریکا افزون بر کمک‌های ۱/۵ میلیارد دلاری سالانه، با پیشبرد همزمان فرایند سیاسی و سرکوب جناح‌های تندروی انقلابی از طرفی، جایگاه و نفوذ خود را حفظ کند تا اوضاع از کنترل خارج نشود و از سوی دیگر، با تداوم رابطه با اسرائیل از پیمان کمپ دیوید و مرزهایش با اسرائیل حفاظت کند (Cooper and Brunner, 2011, Galani, 2011).

پس از آنکه اخوان المسلمین در مصر به قدرت رسید، یکی از خواسته‌های مردمی که در شعارهای انقلابیون نیز نمود یافته بود، قطع روابط با رژیم صهیونیستی بود. حسنی مبارک در حوزه سیاست خارجی خود، از وجه بارز همکاری با ایالات متحده آمریکا و اسرائیل برخوردار بود. مبارک در طول زمامداری خود بر مصر، از یک سو، سیاست‌های همسویی را با آمریکا داشت و از سوی دیگر با اسرائیل نیز روابط مناسبی برقرار کرده بود؛ به گونه‌ای که حتی تاکنون نیز مصر همواره یک پای قدرت، نیازمند رویارویی با مسئله فلسطین و نحوه تنظیم روابط با ایالات متحده مذاکرات صلح در خاورمیانه بوده است. بنابراین اخوان المسلمین پس از دستیابی به قدرت، نیازمند رویارویی با مسئله فلسطین و نحوه تنظیم روابط با ایالات متحده بود. (نظری، ۱۳۹۲: ۲۲۸) کودتای نظامیان در مصر هرچند به مرسی فرصت نداد تا به خواسته‌های اسلام‌گرایان انقلابی در این کشور جامه عمل بپوشاند، اما پیروزی شکننده ژنرال سیسی در انتخابات مصر او را مجاب نمود تا از سیاست‌های ضد اسلام‌گرایانه و حتی عربی‌ستیزانه حسنی مبارک در مورد مسئله فلسطین و رژیم صهیونیستی فاصله بگیرد و با پذیرش خواسته‌های گفتمان مقاومت در برابر اسرائیل، از نیروهای اسلام‌گرا و منابع مشروعیت بخش آنان بهره بگیرد.

در واقع اگرچه بعد از برکناری محمد مرسی از قدرت، اخوان المسلمین جایگاه سابق خود را در قدرت از دست داد، اما از آنجا که یک گفتمان قدرت سیاسی خود را از قبل قدرت اجتماعی به دست می‌آورد، هنوز گروه‌های اسلام‌گرا که در مواردی چون نقش اسلام در حکومت، ضدیت با رژیم صهیونیستی، تقویت حماس و... قرابت‌های گسترده‌ای با گفتمان تشیع دارند، نقش گسترده و فعالی در جامعه مصر ایفاء می‌نمایند.

در کنار این مسائل باید به تمایلات صوفیانه بخش بزرگی از اهل سنت در مصر نیز اشاره

نمود. این تمایلات صوفیانه در مصر سبب شده است که آنان نسبت به اهل بیت و برخی از نمادهای شیعه احترام بسیاری قائل شوند که این موضوع بر هم‌گرایی بین بخش بزرگی از جامعه مصر با گفتمان تشیع افزوده است.

استراتژی دوم که اکنون از سوی غرب و در رأس آن ایالات متحده آمریکا دنبال می‌شود، اشاعه بحران‌ها به کشورهای حامی جریان مقاومت است. برخی از تحلیل‌گران معتقد بودند که به‌زودی این ناآرامی‌ها به ایران و سوریه نیز سرایت خواهد کرد. اما برخلاف این تحلیل‌ها که معتقدند، موج ناآرامی‌های سیاسی در جهان عرب به ایران سرایت خواهد کرد، باید تصدیق نمود که محیط سیاسی داخلی ایران به میزان بسیار اندکی از حوادث جهان عرب متأثر گردیده است (Metghalchi, 2011). هر چند مشابه بودن فضا در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه شامل تونس، مصر، اردن بحرین، سوریه (39-65: Kootoyeva.zinkinja, 2011) سبب اشاعه این بحران به سوریه و موفقیت غرب در این زمینه (یعنی تسری بحران به محور دوم مقاومت) شد.

اگرچه انجام بسیاری از اصلاحات در سوریه نیز ضروری به‌نظر می‌رسد و دولت حاکم در این کشور نیز قادر نخواهد بود بدون انجام این اصلاحات که بنا بر دلایلی تاکنون ناموفق دنبال شده، مانند بسیاری از دولت‌ها به حیات خود ادامه دهد، اما ماهیت تحولات در سوریه متفاوت از دیگر کشورهای دیگر در این جریانات است. این امر بیش از همه به دخالت کشورهای محور ضد مقاومت و حمایت‌های مالی و نظامی برای جبران شکست خود در بیداری اسلامی و نگرانی از تقویت محور مقاومت بر می‌گردد.

در لیبی نیز معمر قذافی با بیش از ۴۰ سال حکومت استبدادی در این کشور تلاش نمود تا ایدئولوژی ملی‌گرایی را جایگزین اسلام‌گرایی نماید. بیداری اسلامی در این کشور، که با نام «انقلاب ۱۷ فوریه» نیز شناخته می‌شود، از ۱۳ ژانویه سال ۲۰۱۱ میلادی (۱۳۸۹)، به دنبال بالاگرفتن اعتراضات و راهپیمایی‌های خیابانی مخالفان و سپس شورش سراسری علیه حکومت لیبی و رهبر آن، معمر قذافی آغاز شد و پس از همراه شدن با سرکوب شدید و سپس جنگ داخلی، در ۲۰ اکتبر ۲۰۱۲ میلادی با سرنگونی حکومت قذافی به تحقق رؤیای لیبی بدون قذافی و روی کار آمدن دولتی دموکراتیک از طریق برگزاری انتخاباتی سال ۲۰۱۲ محقق شد. در این انتخابات، مردم نمایندگان «کنگره ملی لیبی» را برگزیدند. نمایندگان این نهاد به گروه سیاسی خاصی وابستگی نداشتند؛ اما اکثر نمایندگان به اسلام‌گرایان متمایل بودند. کنگره ملی

با هدف برقراری صلح و ثبات و تشکیل دولت دموکراتیک نضج یافته بود؛ اما به سبب تغییر رویه نمایندگان به سمت فساد و گروه‌های نظامی و تبهکار، تحقق این هدف با اما و اگرهای جدی مواجه شد، به طوری که برای انتخاب رئیس مجلس هیچ توافقی صورت نگرفت. از سوی دیگر، ورود اسلام‌گرایان به حوزه عمومی و تعیین قوانینی نظیر: جداسازی زنان و مردان در محیط‌های آموزشی و اجباری کردن حجاب موجب شدت گرفتن اختلافات در کنگره ملی و افکار عمومی لیبی شد. این شرایط زمینه‌ساز وقوع «نخستین کودتای ناکام» در دوران پساقذافی (۲۰۱۳) بود که در آن، برخی از نمایندگان کنگره با همکاری شبه‌نظامیان در صدد عزل نخست‌وزیر وقت برآمدند.

نبود ثبات و امنیت، خاطره دوران قذافی را برای مردم تداعی کرد و نارضایتی از شرایط کنونی را افزایش داد که این امر ناکارآمدی‌های کنگره ملی و رویگردانی مردم از آن را بیش از پیش به نمایش گذاشت. در چنین شرایطی، ژنرال خلیفه حفتر و فائز سراج، چهره‌های شاخص سیاسی لیبی، وارد میدان شدند و کوشیدند قدرت خویش را تثبیت کنند. رقابت این دو برای کسب حداکثر میزان قدرت و تفوق بر سایر نیروها جنگ و آشوب را به حداعلائی خود رساند.

تحولات لیبی در دوران پساقذافی سبب ایجاد نگاهی توأم با نارضایتی در میان مردم این کشور شده است. در طی هفت سال، بیش از ۲۵۰ هزار نفر در لیبی کشته شده‌اند و این کشور هنوز روی آرامش را به خود ندیده و چشم‌انداز روشنی نیز از آینده برای آن متصور نیست. مردم در شرایط کنونی با یادآوری آرامش و امنیت دوران قذافی دورنمایی را ترسیم می‌کنند که در آن، هرگروهی که توان برقراری امنیت و ثبات را در لیبی داشته باشد، همراهی عمومی را نیز با خود خواهد داشت. حضور بازیگرانی نظیر: عربستان، روسیه، ترکیه و رژیم صهیونیستی در کنار بازیگران اصلی داخلی، گواه آن است که آنچه در لیبی رخ می‌دهد می‌تواند منطقه و معادلات قدرت را در آن سوی مرزهای آفریقایی نیز دگرگون سازد. ذخایر نفتی لیبی و حضور صدها گروه شبه‌نظامی تحولات این کشور را برای برخی دیگر از بازیگران جذاب می‌نماید. روی کار آمدن جریان‌های اسلامی و یا مردم‌گرا حامی مقاومت در برابر غرب مسیر متفاوتی را پیش روی لیبی قرار خواهد داد که این امر از یک سو موجب گسترده‌تر شدن مرزهای گفتگمانی مقاومت خواهد شد و از سوی دیگر پیامدهای جدی برای رژیم صهیونیستی و آمریکا خواهد داشت.

با اوج گرفتن بیداری اسلامی در کشورهای عربی از سال ۲۰۱۱، یمن نیز شاهد انقلابی

مردمی بود. در پی سرنگونی حکومت‌های دیکتاتوری در تونس و مصر، جوانان یمنی به تظاهرات علیه دیکتاتوری عبدالله صالح که از ۳۳ سال پیش از این قدرت را تصاحب کرده بود، ترغیب شدند. جوانان یمنی که نبض انقلاب را در دست داشتند، نه تنها خواستار فروپاشی رژیم دیکتاتوری بودند، بلکه رژیم آل سعود و آمریکا را نیز شریک اقدامات وی می‌دانستند (خاکی راوندی، ۱۳۹۱، ۲۳۱). در این کشور، شیعیان بازیگران اصلی بیداری اسلامی هستند. شیعیان در یمن به سه گروه شیعیان جعفری، زیدی و اسماعیلی تقسیم می‌شوند که اکثریت با شیعیان زیدی است. مقاومت شیعیان زیدی یمن به اعتقاد برخی جدال بر سر حقیقت حیات و زندگی است. بنابراین، حکومت یمن قصد دارد شیعیان را از صحنه سیاست خارج کند و به همین دلیل شیعیان زیدی در مقابل این حملات دست به مقاومت زده‌اند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۱۱۹). تحلیل‌گران اقداماتی به‌مانند سرکوب شیعیان یمن را در راستای مبارزه با رشد شیعه‌گری در جهان اسلام می‌دانند.

در تونس پیروز تحولات حزب اسلام‌گرای النهضه است. با پیروزی اسلام‌گرایان در تونس رویه این کشور نسبت به دولت رئیس‌جمهور سابق یعنی بن علی تمایزات مهمی دیده می‌شود. به‌عنوان نمونه، نزدیکی گسترده به غرب، عدم رویکرد انقلابی نسبت به رژیم صهیونیستی، مخالفت با نمادهای اسلامی و غیره از جمله مواردی بود که بن علی در زمان ریاست خود بر تونس آنان را عملی می‌ساخت. اگر چه اسلام‌گرایان در تونس در شرایط کنونی نتوانستند موقعیت خود را تثبیت نمایند و همچنان قسمت اعظمی از آرمان‌های انقلاب، عملی نشده است دیگر نشانی از رویکرد سابق نیز وجود ندارد (صالحی، ۱۳۹۲: ۸۷). بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند در صورت برگزاری انتخابات آزاد در یمن و لیبی اسلام‌گرایان نقش کلیدی در آینده تحولات این دو کشور خواهند داشت. واضح است که شکل‌گیری نظام‌های اسلامی در منطقه مطلوب شیعیان خواهد بود، چرا که غایت آن هم‌افزایی استراتژیک برای گفتمان مقاومت است.

مسئله دیگری که می‌تواند فرصت مناسبی برای بسط گفتمان مقاومت در تحولات اخیر خاورمیانه فراهم آورد، این است که با توجه به وابسته بودن دولت‌های عربی به غرب «حرکت به‌سوی حکومت‌های دموکراتیک در جهان عرب، در بسیاری از موارد به‌قدرت یافتن شیعیان و فضای مانور بیشتر برای آنان در خاورمیانه منجر خواهد شد.» (حافظیان، ۱۳۸۸) این امر به‌ویژه در بحرین که بیش از ۶۰ درصد آن را شیعیان تشکیل می‌دهند، می‌تواند به‌روی کار آمدن

دولتی با اکثریت شیعیان بیانجامد. اتفاقی که در صورت رخ دادن حضور ناوگان پنجم نظامی آمریکا را در این کشور با چالش جدی مواجه می‌کند و فرصت امنیتی مناسبی را برای ژئوپولوتیک شیعه و بسط فضای گفتمانی مقاومت فراهم می‌آورد. اهمیت بحرین و ترس از فقدان این کشور در معادلات امنیتی و هراس از سقوط آل خلیفه، ایالات متحده آمریکا را بر آن داشت تا برای حفظ متحدانش در منطقه، برای مدیریت و کنترل روند آتی تحولات مرتبط با بیداری اسلامی دست‌به‌کار شود. به همین دلیل با چشم پوشی بر جنبش‌های مردم بحرین و عربستان سعودی به اعزام نیروهای نظامی خود به منطقه به هدف حمایت از دولت‌های عربستان و بحرین، به کنترل این تحولات اقدام نموده است (Lour, 2011). چراکه ایالات متحده و متحدانش دریافته‌اند که سقوط بحرین حضور ناوگان پنجم نظامی آمریکا را در این کشور با چالش جدی مواجه می‌کند و با توجه به نقش عربستان در سرکوب قیام مردم این کشور، می‌تواند به چالش امنیتی برای عربستان به‌ویژه نواحی شرقی این کشور یعنی «قطیف» که اکثریت آن را شیعیان تشکیل می‌دهند و سرشار از منابع نفتی است بیانجامد. اتفاقی که در صورت وقوع و با توجه به مرکزیت عربستان در محور ضد مقاومت و با توجه به نگاه متفاوت جریان مقاومت به نقش بازیگران و حضور قدرت‌های بزرگ، سرانجام به فروپاشی جریان ضد مقاومت و تسری گفتمان مقاومت در سطح منطقه و تغییراتی در نظم منطقه‌ای بیانجامد.

نتیجه‌گیری

کشورهایی که در فضای گفتمانی ژئوپولوتیک شیعه قرار داشتند نیازمند به ارائه نشانه‌هایی بودند که آنان را در برابر با ابژه؟؟؟ قرار می‌داد. در این راستا سوژه‌ای جدید در فضای ژئوپولوتیک شیعه ایجاد شد که سوژه‌های مسلط را فرا می‌خواند تا از فضایی که برای آنها ساخته بود عبور نماید. این موضوع که در حصار گفتمانی ژئوپولوتیک شیعه قرار داشت بر گفتمانی که مبتنی بر «مقاومت» بود شکل گرفت. این گفتمان هویتی مانند هر هویت دیگر، «دگر» خود را جریان «ضد مقاومت» و رژیم‌های محافظه‌کار و سازش‌جو قرار داد. گفتمان فوق که در بدو امر متشکل از بازیگران دولتی چون سوریه و ایران و بازیگران غیر دولتی چون حماس و حزب الله بود، از اصطلاح «سلطه» همانگونه که «فوکو» از آن برای نمایش قدرت استفاده می‌نمود، در ادبیات سیاسی و بین‌المللی خود بهره می‌جست. این گفتمان مسلط یا همان گفتمان سلطه

و سازش طلب که متشکل از دول غربی و رژیم‌های محافظه کار منطقه است با چالشی به نام مقاومت روبرو شد. گفتمانی که در مدتی بعد به دلیل پیروزی‌هایی که در جنگ‌هایی چون ۲۲ روزه و ۳۳ روزه به دست آورد توانست در بین ملت‌های منطقه تسری یابد. این گسترش موج مقاومت در بین ملت‌های جهان عرب، اسباب برخی از نارضایتی‌های افکار عمومی را در جهان عرب فراهم نمود، تا اینکه بعد از آغاز تحولات اخیر در خاورمیانه به عنوان یکی از مطالبات اصلی دولت‌های برآمده از انقلاب‌های اخیر خاورمیانه تبدیل شد. بدین ترتیب هر چند در مصر، تونس و حتی لیبی اسلام‌گرایان اهل سنت پیروز انتخابات هستند، اما آنچه در بین همه آنها مشترک است مقاومت در برابر سلطه است که به عنوان دال مرکزی ژئوپولیتیک شیعه، فضای گفتمانی بسیاری را تسخیر نموده است. در این راستا و در این فضای گفتمانی، دیگر شیعه و سنی و مرزهای مکانی و زمانی مطرح نیست، هر جا مقاومتی علیه سلطه باشد این ژئوپولیتیک شیعه است که به عنوان مکتبی معترض بسط گفتمانی می‌یابد. در همین راستا است که تردید غرب در نحوه برخورد با رژیم بشار اسد (علی رغم حمایت‌های روسیه و چین از این کشور) تا حدی نیز به دلیل روی کار آمدن اسلام‌گرایانی به مراتب رادیکال‌تر از مصر و تونس نیز در چارچوب همین فضای گفتمانی یعنی مقاومت قابل فهم است.

منابع فارسی

- جلیوند، محسن (۱۳۸۹)، جهانی شدن و خاورمیانه: نگاهی به فرآیند جهانی شدن، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی.
- خاکی راوندی، زهره، (۱۳۹۱)، ایالت متحده آمریکا و اسلام سیاسی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی.
- حافظ نیا، محمد رضا، (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپولوتیک، چاپ اول، مشهد، انتشارات پاپلی.
- حسینی میرسیفی، فاطمه، (۱۳۹۰)، تحول جغرافیای سیاسی و فرهنگی خاورمیانه، ماهنامه روابط فرهنگی، تهران: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، سال نخست پیش شماره دوم.
- خمینی، روح الله، (۱۳۸۷)، صحیفه نور، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، جلد ۵، ۱۷، ۲۱.
- شهیدی، فرزانه، (۱۳۹۰)، واکاوی نهضت‌های مردمی در جهان عرب، فصلنامه مطالعات سیاسی روز، سال دهم، شماره ۳۹.
- شیرودی، مرتضی، (۱۳۸۸)، انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، تهران: سال پنجم، شماره ۱۶.
- علایی، حسین، بررسی و ارزیابی توافق سازمان‌های فلسطینی فتح و حماس، تهران، فصلنامه دیپلماسی، شماره ۴، بهار ۱۳۹۰.
- فهیمی، فاطمه، (۱۳۹۰) بیداری اسلامی از دیدگاه مقام معظم رهبری، مجموعه مقالات کوتاه دانشجویی با موضوع بیداری اسلامی، تهران: دفتر مطالعات فرهنگی و برنامه ریزی اجتماعی وزارت علوم و تحقیقات و فناوری، با همکاری معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه بین المللی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۶)، بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، تهران: صدر.
- نظری، علی اشرف و محمد صیادی، (۱۳۹۲)، اسلام گرانی، پراگماتیسم و کنش سیاسی در مصر پس‌انقلابی سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۴)، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دهم، شماره سوم.

منابع انگلیسی

- Broom, Shalom (2011) Israel and the Arab world: the Power of the people, In: Anat Kuiz and shlomo.brom, Editors (2011) Strategic Survey for Israel 2011 (Tel Aviv: Institute for National Security Studies).
- Cooper and Bromer,E(2011)focus on Obama as tension soar Across Middle East ,New York Times, May 18 2011,available at:<http://www.NYtimes.com/2011/05/19/World/MiddleEast/19diplo.htm>
- Karoline, Par,(2001),postal – vinery ,Geographical et pouvoir , Critique international ,janvie
- Korotayeva Zinkinay”Egyptian revolution a demographic structural analysis Entelequia revista”interdiscipliar13(2011)
- Lour,Iaurence(2011)”AFALLED UPRISING IN BAHRAIN “May 2011, Europe and Union Institute for Security Studies-available at:<http://www.iss.euro.pa.au/uploads/Media/A-FailsuprisinginBahrain.Pdf>
- Metghalchi, Nazanin (2011) Is Iran immune from the Arab spring? Frieda Europe Think Tank for Global action, N99, October2011, available at:<http://www.fride.org/download/PB-99-Iran.pdf>.
- O Loughlin John (2004), Geopolitical Fantasies ,National Strategies and Ordinary Russians in the post – communist.Institute of Behavioral